

### مقدمه مترجم

کتابی که در پیش‌رو دارید تألیف و تحقیقی درباره ریشه‌شناسی برخی از واژه‌ها و نام‌هایی است که در کتاب خدا، قرآن مجید، به کار رفته است و تحول صوری و معنایی آنها از صورت اصلی تا شکل‌های قرآنی‌شان. این‌گونه واژه‌ها را از دیرباز علما و دانشمندان ما معرب یعنی «عربی شده» و یا دخیل یعنی «وارد شده» به زبان عربی از زبان‌های بیگانه خوانده‌اند.

مؤلف کتاب آرتور جفری از عربی‌دانان و سامی‌شناسان غربی است که سال‌ها در مدرسه مطالعات شرقی به‌عنوان استاد زبان‌های سامی به تدریس و تحقیق اشتغال داشته است.<sup>۱</sup> وی گذشته از این کتاب، آثار متعدد دیگر درباره قرآن و دین اسلام دارد، و هموست که متن عربی کتاب المصاحف ابن ابی‌داود (متوفی ۳۱۶ ه. ق) را یافت و تصحیح نمود و برای اولین بار به چاپ رسانید.<sup>۲</sup>

کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید (نامی که ما در ترجمه فارسی برای کتاب او برگزیده‌ایم)<sup>۳</sup> در سال ۱۹۳۸ میلادی، یعنی ۶۲ سال پیش به چاپ رسیده است، و در این فاصله البته دانستنی‌های ما درباره زبان عربی و دیگر زبان‌های سامی، و نیز زبان‌های غیرسامی اقوامی که اعراب با آنان در تماس بوده‌اند، در نتیجه کشفیات جدید باستان‌شناسی، و پیداشدن متن‌های جدید و چاپ و نشر انتقادی آنها و متون قدیم، و پیشرفت‌های چشم‌گیر علم زبان‌شناسی و علوم وابسته بدان به کلی تغییر کرده است، و لذا رهبرد ما به مباحثی از این دست به کلی دیگرگون شده است.

مثلاً امروز ما در نتیجه بررسی‌های دانش‌هایی چون زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی زبان و روان‌شناسی زبان بر چگونگی برخورد زبان‌ها، و اصول تداخل‌های آوایی، صرفی، دستوری، واژگانی و معنایی زبان‌ها در یکدیگر وقوف بیشتری داریم، و می‌دانیم از نظر اصولی وارد شدن

۱. برای شرح تفصیلی زندگی و آثار آرتور جفری به مقاله آقای کاظم برگ‌نیسی که با اجازه ایشان در آغاز این چاپ آورده شده است، مراجعه کنید. (فریدون بدره‌ای)

۲. این کتاب به ضمیمه کتابی به نام *Materials For the Study of the Text of the Qur'an*. Leiden, 1937 به چاپ رسیده است. کتاب اخیر در سال ۱۹۵۱ همراه یک نمایه موضوعی و مقالات دیگر تجدید چاپ شد. نک:

Maxime Rodinson, «A Critical Survey of Modern Studies on Muhammad», in Merlin L. Swsartz, *Studies on Islam*. Oxford, 1981; p. 74, No. 113.

3. *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*.

واژه‌ها و عناصر یک زبان در زبان دیگر نتیجه برخورد آن زبان‌ها با یکدیگر است، و برخورد زبان‌ها جزئی از برخورد فرهنگ‌هاست. هرچاداد و ستد فرهنگی در کار باشد، داد و گرفت زبانی و واژگانی نیز در کار است.

در روزگاران پیشتر از روزگار ما، عللی چند موجب نزدیکی و تماس فرهنگ‌ها با یکدیگر می‌شد. این علل عبارت بودند از:

۱. سلطه سیاسی

۲. داد و ستد بازرگانی

۳. مهاجرت

امروز علل و اسباب دیگر چون جهانگردی، کسب دانش، و تفرج و مانند آنها بر این علل افزوده شده است.

انگیزه و امگیری‌های زبانی نیز کلاً دو چیز است: (۱) نیاز: (۲) پرستیژ یا اعتبار فرهنگ و جامعه و ام‌دهنده.

روشن‌ترین انگیزه قرض‌گیری، برآوردن نیازمندی‌ها و پرکردن جاهای خالی در دستگاه زبان است. تجارب تازه و اشیاء تازه با خود واژه‌های تازه‌ای وارد زبان می‌کنند. این اشیاء و تجارب تازه خواه از طریق آنچه مردم‌شناسان «نشت فرهنگی» می‌گویند وارد یک زبان شده باشد، و خواه از طریق رفتن جامعه و ام‌گیرنده به سوی آنها، یعنی از طریق مهاجرت و مسافرت و تحصیل دانش نتیجه یکسان است. یعنی جامعه برای نامیدن این عناصر تازه، لغتی ندارد و برای پرکردن این خلاء ناچار به واژگان زبان جامعه و ام‌دهنده روی می‌کند. در این حال، یا لغاتی را که در جامعه و ام‌دهنده برای آن عناصر و اشیاء، اعم از مادی یا معنوی، به کار می‌رود عیناً اخذ می‌کند، و یا سعی می‌کند که از روی آنها و برالگوی آنها واژه‌هایی در زبان خود سکه بزند.

به گفته یکی از محققان معاصر عرب «بیشتر واژه‌هایی که یک زبان از زبان‌های دیگر اقتباس می‌کند به اموری مربوط می‌شود که یا اختصاص به اهل این زبان‌ها دارد، و زبان و ام‌گیرنده از آنها بی‌بهره است، و یا این ملت‌ها در آن امور از ام‌گیرندگان پیشی جستند، و یا در تولید و بهره‌گیری فراوان از آن امور نسبت به ام‌گیرندگان امتیاز و برتری به دست آورده‌اند. مثلاً اکثر واژه‌هایی که از زبان فارسی و یونانی وارد زبان عربی شده‌اند به جنبه‌های مادی و فکری مربوط می‌شوند که این دو ملت در آن جنبه‌ها بر عرب برتری داشته‌اند، و عرب‌ها به ناچار چنین واژه‌هایی را از آنان اقتباس کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

البته طبقه‌بندی واژه‌هایی که از زبانی به زبان دیگر وارد می‌شود به سبب تنوع و فراوانی آنها دشوار است. استاد دانشمند، دکتر پرویز ناتل خانلری، که در ساده کردن مسائل دشوار و پیچیده دستی توانا دارد، آنها را به سه دسته عمده تقسیم کرده است:

۱. عبدالواحد وافی، علم‌اللغه: ۲۳۱ (به نقل از مباحثی در فقه‌اللغه).

۱. محصولات طبیعی، مانند رستنی‌ها و معدنیات، و مانند آن.  
 ۲. محصولات صنعتی، مانند ابزارهای خانگی، آلات و افزارهای صنعتی و فنی، نام پارچه‌ها و بافته‌ها، نام جامه‌ها، و مانند آنها.

۳. تمدن و فرهنگ، مانند واژه‌هایی که مربوط به سازمان‌های اجتماعی و اداری، آداب و رسوم و تشریفات، دین و مذهب، و علوم و معارف و مانند آنها می‌شود.<sup>۱</sup>  
 انگیزه نیاز و احتیاج که به سبب آن سیلی از واژه‌های بیگانه به زبانی درمی‌آیند، تنها انگیزه و سبب وام‌گیری‌های زبانی نیست، و چنان‌که یاد کردیم انگیزه دیگر نیز در این فرایند زبانی دست‌اندرکار است، که زبان‌شناسان از آن به‌عنوان انگیزه پرستیژ یا اعتبار یاد کرده‌اند.  
 مردم معمولاً از کسی تقلید می‌کنند که او را چه از نظر اجتماعی و فرهنگی و چه از نظر به کار بردن الگوهای زبانی تحسین می‌نمایند. طبقه بالا و متوسط انگلیس در روزگار غلبه نورمان‌ها زبان فرانسوی را یاد می‌گرفتند، و در گفتار و نوشتار خود واژه‌ها و عبارات فرانسوی را به کار می‌بردند، زیرا فرانسوی؛ زبان حکمرانان جدید بود. تقلید از زبان گویندگان معروف رادیو و تلویزیون در روزگار ما، از همین‌گونه است.

اما گاهی انگیزه تقلید و اقتباس اندکی با آنچه گفتیم فرق می‌کند. به این معنی که تقلیدکننده لزوماً کسانی را که از لحاظ زبانی سرمشق و مورد تقلید او هستند، نمی‌ستاید و تحسین نمی‌کند، بلکه هدفش از تقلید عینیت دادن خویشتن با آنان برای کسب امتیازات و برتری‌هایی است که آنان از آن برخوردارند. البته نتیجه این کار، از جنبه تأثیرات زبانی با آنچه در بالا گذشت، تفاوت چندانی ندارد.

یکی دیگر از علل تقلیدهای زبانی انگیزه «همرنگ جماعت شدن» است. اگر کودکی را در اوایل دوره تحصیلی از نقطه‌ای از کشور به نقطه دیگر ببرند، ممکن است تلفظ و لهجه خود را هم‌بازی‌ها و هم‌درسان خود کند. در این مورد، کودک به خاطر «پرستیژ» از کودکان دیگر تقلید نمی‌کند، بلکه از آن جهت که تنها و در اقلیت بودن موجب ناراحتی است به اکثریت تأسی می‌جوید.  
 انگیزه پرستیژ مدام در وام‌گیری‌های گویش‌ها از یکدیگر اثر می‌گذارد، اما عمل کرد آن در وام‌گیری‌های زبانی، در شرایط معینی است. مثلاً هنگامی که سخنگویان دو زبان مختلف در کنار یکدیگر و در یک منطقه واحد زندگی می‌کنند، معمولاً یک زبان به وسیله آنها که قدرت را در دست دارند گفتگو می‌شود. این زبان، زبان چیره یا زبان طبقه بالاست، و دیگری زبان مغلوب یا زبان طبقه پایین، چنین وضعی معمولاً در نتیجه تهاجم و چیرگی یک قوم بر قومی دیگر، و گاهی نیز در نتیجه کوچ و مهاجرت پدید می‌آید. در چنین حالتی، عامل «پرستیژ» سبب می‌شود که زبان مغلوب مقدار زیادی از عناصر زبان چیره را به وام‌گیرد و در خود بپذیرد.

اما نیاز به نامگذاری و نامیدن چیزها و مفاهیم تازه، و یا تقلید از الگوهای زبانی دیگر به خاطر

۱. برای بحث تفصیلی و مثال‌ها نگاه کنید به پرویز ناتل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی: ۱۱۶ تا ۱۲۹.

تشخص، و به علت آنکه زبان خارجی از پرستیژ و اعتبار خاصی برخوردار است که آن را به «گوینده» خود نیز منتقل می‌کند، تنها علت نوآوری‌های واژگانی، و از آن جمله، وام‌گیری صورت‌های خارجی نیست. عوامل درونی زبان نیز در این کار مدخلیت دارد.

یکی از این عوامل درونی، کم بسامد بودن واژه‌هاست. ثابت شده است که در شرایط مساوی واژه‌هایی که در واژگان یک زبان بسامد کمتری دارند، یعنی کاربردشان فراوان نیست، از ثبات کمتری برخوردارند، و بیشتر دستخوش فراموشی و جانشینی واقع می‌شوند. عامل دیگری که به وام‌گیری‌های واژگانی کمک می‌کند هم‌آوایی‌های مزاحم یا به عبارت دیگر واژه‌های متشابه فراوان و مشترکات لفظی بسیار در یک زبان است. چنین به نظر می‌رسد که در بسیاری از موارد علت وام‌گیری واژه‌ای از زبان دیگر، صرفاً به خاطر از میان برداشتن تصادم برخورد میان دو صورت هم‌آوای بومی بوده است.

و بالاخره، علت دیگر وام‌گیری‌های زبانی آنست که در زبان بومی برخی از واژه‌ها به مرور ایام نیرو و قدرت توصیفی و بیانی خود را از دست می‌دهند، و در نتیجه، جا را برای اخذ واژه بیگانه‌ای که قدرت توصیفی بیشتر دارد باز می‌کنند.<sup>۱</sup>

با این توضیح روشن است که هیچ زبانی در دنیا وجود ندارد که از زبان اقوام هم‌جوار و یا اقوامی که با آنها داد و ستد بازرگانی، فرهنگی، و یا تماس‌های اجتماعی داشته است تأثیری نپذیرفته باشد یا بر آنها تأثیر نگذاشته باشد. اما نکته مهم اینجاست که زبان‌هایی که ریشه در فرهنگ‌های بومی دارند و ادبیاتی غنی بدان‌ها به وجود آمده است از این وام‌گیری‌ها و داد و ستدهای زبانی آسیب و صدمه‌ای نمی‌بینند. بلکه در نتیجه این وام‌گیری‌ها غنی‌تر و پربارتر، و برای مفاهیم و مقاصد توانا تر می‌گردند. همچنان‌که زبان فارسی با وجود هزاران هزار واژه عربی و ترکی و مغولی و در سال‌های اخیر واژه‌های فرنگی که بدان وارد شده است نه تنها چیزی از زیبایی و کمال و توانایی و کارآیی خویش از دست نداده بلکه برای بیان مفاهیم و معانی عالی علمی و فلسفی پرورده‌تر شده است، و اگر برخی از صورت‌های قرضی امروز به گوش ما سنگین و ناهنجار می‌نماید و هنوز در زبان جا نیفتاده است، دیری نمی‌گذرد که طبیعت خود بالای زبان این صورت‌ها را حذف، و یا جرح و تعدیل می‌کند و آنها را به صورتی درمی‌آورد که برای به کاربرندگان عادی زبان همچون صورت‌های بومی جلوه می‌کنند، و آنان قادر به شناختن این صورت‌ها از صورت‌های اصیل فارسی نیستند، و این تنها زبانشناسان و علمای علم لغت و ریشه‌شناسی هستند که بر بیگانه بودن آنها واقف خواهند بود.

این فرایند زبانی که عرض کردم در طول تاریخ هر زبانی از آغاز پیدایشش وجود داشته و بلکه در تمام طول تاریخ و درباره همه زبان‌ها عمل می‌کرده است، بی آنکه ما قوفی که اینک از نحوه عملکردش داریم داشته باشیم، همچنان‌که هر زبانی در هر گوشه‌ای از دنیا قواعد و نظامات آوایی و

۱. برای انواع وام‌گیری‌ها و علل آن بنگرید به:

صرفی و دستوری خود را دارد و برطبق آنها عمل می‌کند، حتی اگر هنوز دانشمندی یا دانشمندانی به ضبط و ثبت این قواعد و دستورها نپرداخته باشند.

لذا فرایند وام‌گیری زبان‌ها از یکدیگر امر تازه‌ای نیست، و قدمتش به قدمت پیدایش خود زبان‌هاست. تنها زبانی از این فرایند می‌تواند برکنار باشد که به کلی محصور، و منزوی از همه ارتباطات اجتماعی و فرهنگی و مستغنی از همه حوائج و نیازها باشد، که البته چنین زبانی در حکم «نیست در جهان» است.<sup>۱</sup> اصولاً وجود یک زبان ناب که هیچ‌گونه گردی از زبان‌های دیگر بر دامن کبریایش ننشسته باشد افسانه‌ای بیش نیست، و تا آنجا که تحقیقات زبان‌شناسی نشان می‌دهد، همه زبان‌ها از جنبه واژگانی آمیخته‌اند. و مهم‌ترین که در بسیاری از زبان‌ها درصد واژه‌های دخیل نسبت به واژه‌های بومی رقم بالایی را تشکیل می‌دهد.<sup>۲</sup>

مثلاً در زبان آلبانی از مجموع ۵۱۴۰ ماده لغت که در یکی از فرهنگ‌های معتبر آن ضبط شده است، بیش از ۴۳۰ لغت اصیل آلبانی وجود ندارد، و مابقی که ۴۷۱۰ لغت است از زبان‌های دیگر مانند یونانی و رومانیایی و اسلاوی و ترکی گرفته شده، و از آن جمله اصل ۷۳۰ لغت مجهول است.<sup>۳</sup>

همچنین در زبان ارمنی قدیم از ۱۹۴۰ لغت که در فرهنگی گردآوری شده ۴۳۸ لغت آن ارمنی اصیل و بقیه واژه‌های قرضی هستند،<sup>۴</sup> و در زبان رمانی که از منشعبات زبان لاتینی است از مجموع ۹۹۰۳ لغت متداول در آن، ۶۳۳۷ لغت اصیل و بقیه از زبان‌های دیگر اقتباس شده است.<sup>۵</sup> در مورد زبان‌های دیگر نیز وضع بهتر از این‌ها نیست. مثلاً در خود زبان فارسی با آنکه احصائیه دقیقی در دست نیست، شاید مجموع واژه‌های بیگانه نزدیک به پنجاه درصد (و بلکه بیشتر) واژگان فارسی را تشکیل می‌دهد. از میان این واژه‌های بیگانه آنچه مربوط به دوره کلاسیک ادب فارسی است بیشتر عربی و ترکی و مغولی است، و آنچه مربوط به دوره معاصر است واژه‌های فرنگی است. کثرت واژه‌های عربی و ترکی در برخی از آثار ادبی و تاریخی زبان فارسی مانند تاریخ و صاف و دره نادری و امثال آنها شاید به هشتاد تا نود درصد هم برسد زیرا در واقع در این آثار جز روابط و ادات و افعال هیچ چیز فارسی نیست. اما نکته اساسی در اینجا است که کثرت واژه‌های بیگانه در یک زبان آن را به زبانی دیگر مبدل نمی‌سازد مثلاً هیچکس دره نادری و تاریخ و صاف را جزء آثار عربی یا مغولی به حساب نیاورده، و هر کس در هر جا در باب تاریخ ادبیات فارسی تألیفی کرده است این دو کتاب مستطاب را نیز از جمله آثار ادب فارسی به‌شمار آورده است.

بر این نکته علمای قدیم لغت و فقه‌اللغه مسلمان نیز به خوبی وقوف داشته‌اند، و شما می‌توانید

۱. پرویز ناتل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۳.

۲. همان کتاب: ۱۱۱-۱۱۲.

۳. پرویز ناتل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی، صفحه ۱۱۲.

۴. همان: ۱۱۲.

۵. همان: ۱۱۲.

شبه‌ای از نظریات و آراء آنها را در این باره در مقدمه اصلی این کتاب ملاحظه کنید. مع‌هذا، برای مزید فایده در اینجا من به نقل قولی بسنده می‌کنم. عبدالرحمن ثعالبی، از مفسران افریقیه، در کتاب خویش به نام الجواهر (فصل اول، صفحه ۱۷) درباره واژه‌های معرب در قرآن می‌گوید: «به گمان من حقیقت امر این است: قرآن به زبان عربی مبین است و در آن واژه‌ای نیست که عربی نباشد، و برای فهم آن به استعانت از زبان دیگر نیاز باشد. این واژه‌ها نیز که معرب خوانده شده‌اند متعلق به زبان اعراب قدیم است که قرآن به زبان آنان نازل شده است.<sup>۱</sup> اعراب قدیم پس از آنکه در نتیجه مرادوات بازرگانی و سفر به سوریه و حیشه با زبان‌های دیگر روبه‌رو شدند، واژه‌های بیگانه را گرفتند و برخی از آنها را با حذف حروف و تخفیف آنچه در آنها سنگین و دشوار بود تغییر دادند. سپس این واژه‌ها را در اشعار و مکالمات خویش به کار بردند، و در نتیجه این واژه‌ها به صورت سیوطی (اتقان: ۳۱۵) «وجود چند واژه بیگانه در قرآن آن را قرآن غیر عربی نمی‌کند، همچنان‌که وجود واژه‌های عربی بسیار در یک قصیده فارسی آن را غیر فارسی نمی‌سازد.»

★ ★ ★

باری، آنچه درباره وام‌گیری‌های زبان‌ها از یکدیگر گفتیم درباره زبان عربی نیز صادق است، زیرا اولاً عرب‌ها و عربستان برخلاف آنچه تا چند دهه پیش تصور می‌رفت، قومی و سرزمینی مهجور و برکنار از برخورداردهای تمدنی و فرهنگی نبوده‌اند. چه اگر اقوام سامی را ساکنان اصلی شبه جزیره عربستان بدانیم که از آنجا به دیگر نقاط کوچ کرده‌اند، چنان‌که عده‌ای از دانشمندان معتقدند،<sup>۳</sup> و یا موطن اصلی آنها را در جاهای دیگری چون افریقا<sup>۴</sup>، ارمنستان<sup>۵</sup>، و یا بابل<sup>۶</sup> (عراق و حوالی آن) بدانیم که گروه‌هایی از آنها در کوچ‌های پی‌درپی به داخل عربستان و سرزمین‌های مجاور راه خود را گشوده و رحل اقامت افکنده یا به بیابانگردی ادامه داده‌اند، این هر دو لازمه‌اش تماس و الفت و آمیزش با اقوام دیگر بوده است که پیش از فرود آمدن سامیان، در آن نقاط زندگی می‌کرده و به زبان‌ها و گویش‌های دیگری گفتگو می‌کرده‌اند. و نتیجه این تماس و برخورد، لامحاله برخورد زبان‌های آنها با یکدیگر، و نقل و انتقال عناصری از یک زبان به زبان دیگر بوده است. ثانیاً، اینک ما از وجود دولت‌های قدیم عربی چون معین، سبا، حمیر، قتبان، حضرموت، کنده،

۱. کلمات فارسی به قول جاحظ از قدیم‌الدهر و از زمانی که ایرانیان در شبه جزیره عربستان بوده‌اند وارد زبان عربی شده و جزو معربات قدیم آن زبان گردیده‌اند.» جاحظ، البیان و التبیین ۱/ ۳۲ (به نقل از تاریخ و فرهنگ ایران، دکتر محمد محمدی ملابری: ۳۰۱، انتشارات توس).  
 ۲. نک: مقدمه همین کتاب، صفحه ۴۱-۴۲.  
 ۳. اشپرنگر و شرادر نماینده آن گروه از دانشمندان هستند که مهد سامیان را عربستان می‌دانند.  
 ۴. نولدکه و بارتون نماینده این نظریه هستند.  
 ۵. نک: راه‌های نفوذ فارسی در زبان عربی: ۲۱.  
 ۶. فن کرمر و گویدی نماینده این نظریه هستند. به‌طور کلی برای بحث‌های مربوط به مهد اولیه سامیان بنگرید به: شوقی ضیف، تاریخ ادبی عرب: العهد الجاهلی: ۲۸-۳۳؛ راه‌های نفوذ فارسی در زبان عربی: ۱۷-۲۳؛ دکتر عبدالنواب مباحثی در فقه اللغة عربی: ۴۵-۴۹.

لحيان، ثمود، نبط، و تدمر آگاهيم.<sup>۱</sup> و بر هزاران هزار سنگ‌نشته و سنگ‌نگاره به زبان‌های مختلف سامی که این اقوام بدان‌ها گفتگو می‌کرده‌اند دست یافته‌ایم که در سرتاسر منطقه غرب آسیا یعنی بین‌النهرین، سوریه و فلسطین و عربستان و حبشه، و حتی دورتر تا مصر و یونان و ایتالیا و انگلستان پراکنده است، و نشانی از ارتباطات گسترده آنان از راه بازرگانی و تجارت با اقوام و مردم دیگر است. این ارتباطات چنان شدید و درهم بافته، و آمیزش قبایل عرب با یکدیگر و با قبایل سامی ساکن این مناطق، و دیگر مردمان و نژادها با زبان‌ها و فرهنگ‌ها و دین‌های مختلف با درجات تمدنی متفاوت چنان زیاد بوده است که جای تعجب نیست اگر اندکی پیش از برآمدن اسلام، حله‌ای درهم بافته از زبان‌های کهن و گویش‌های عربی و واژه‌های برگرفته و دستچین از زبان‌های دیگر، اعم از سامی و ایرانی و یونانی و غیره، و واژه‌های مستحدثت به وجود آمده باشد که زبان ادب و شعر و فرهنگ اعراب گشته باشد. این زبان که چگونگی پیدایش و ظهور آن هنوز از مسائل مورد بحث است، و بر سر آن از گذشته‌های دور تا کنون گفتگوها رفته است، زبانی بوده است که شاعران قدیم عرب - شاعران عهد معروف به عصر جاهلی - نغمه‌ها و چکامه‌های خویش را بدان می‌سروده‌اند، و کاهنان، سخنان مسجع و مطمئن خود را بدان بازمی‌گفته‌اند. همه آن را می‌فهمیده‌اند، اما به احتمال زیاد زبان تکلم و محاوره عامه مردم نبوده است، و اقوام و قبایل عرب هریک به گویش قبیله خویش محاورات روزانه خود را انجام می‌داده‌اند. این زبان همانست که محققان جدید عرب از آن به نام زبان مشترک یاد می‌کنند، و محققان غربی آن را 'Koine' که همان مفهوم زبان مشترک را می‌رساند می‌نامند.<sup>۲</sup>

دکتر رمضان عبدالتواب، محقق معاصر عرب، برای زبان مشترک دو ویژگی برمی‌شمارد که چون سخن مجمل ما را روشن می‌سازد، به نقل عین سخنان او به اختصار مبادرت می‌ورزیم.

۱. در مورد دولت‌های قدیم در سرزمین عربستان و پیرامون، بنگرید به تاریخ عربستان و قوم عرب از تقی‌زاده که هنوز از بهترین منابع است، نیز به کتاب‌هایی که در پانوشت ۴ در بالا یاد کردیم. برای تحقیقات جدیدتر به

Maxime Rodinson, «A Critical Survey of Modern Studies on Muhammad» in *Studies on Islam*. translated and Edited by Marlin L. Swartz, New York, 1981, PP. 23-86.

۲. در جوامع و در میان اقوامی که زبان ملی واحدی، یا زبان نوشتاری‌ای که دارای ادبیات وسیع باشد وجود نداشته باشد بلکه فقط گویش‌های متعدد، که همه به صورت شفاهی رایج باشند وجود داشته باشد، ممکن است چند حالت پیش بیاید. اگر منطقه وسیع باشد، و چند مرکز فرهنگی و سیاسی مهم در آن وجود داشته باشد، بعضی از گویش‌ها به صورت زبان جدیدی تحول می‌یابند. اگر منطقه زیاد وسیع نباشد، و فقط یک مرکز فرهنگی یا سیاسی وجود داشته باشد، یا عللی سبب تفوق یک مرکز گردد، گویشی که در آن مرکز بدان گفتگو می‌شود به صورت زبان ملی آن منطقه درمی‌آید. اما بیشتر اوقات چنین اتفاق می‌افتد که در حین تحول و تکامل یک گویش به صورت زبان ملی مشخصه‌هایی از دیگر گویش‌ها در آن راه می‌یابد؛ اگر این تأثیرات زیاد باشد، زبانی که از این آمیزش به وجود می‌آید، در اصطلاح زبان‌شناسی Koiné خوانده می‌شود. اصطلاح Koiné گاهی نیز به زبانی اطلاق می‌شود که از تفوق یک گویش خاص (با داشتن عناصری از گویش‌های دیگر) پدید نیامده است، بلکه از آمیزش و ادغام گویش‌های گوناگون و درآمدن آنها به صورت یک زبان واحد نتیجه شده است. این نوع زبان را معمولاً زبان مشترک (Union Language) می‌نامند. (نک: Ladislav Zgusta, *Manual of Lexicography*. چاپ لاهه، از انتشارات موتن (۱۹۷۱). این همان چیزی است که در عربستان پیش از اسلام رخ داده، و زبان مشترک از آن نتیجه شده است.

وی می‌گوید:

«نخستین ویژگی زبان مشترک این است که از سطح عامه مردم بالاتر است. به این معنا که عامه مردم در مکالمات خود از آن استفاده نمی‌کنند، و اگر بشنوند کسی به این زبان سخن می‌گوید او را در سطحی بالاتر از فرهنگ و دانش خود می‌شمارند. زبان عربی مشترک که آثار ادبی به آن نوشته شده است و شاعران و سخنوران در قالب آن شعر سروده‌اند... نیز در سطحی بالاتر و پیشرفته‌تر از آن بود که عامه بتوانند آن را به کار بندند. آنان حتی بر کاربرد اعراب که از مهم‌ترین ویژگی‌های زبان فصیح است قادر نبودند...»<sup>۱</sup>

«دومین ویژگی زبان مشترک این است که خصیصه‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده آن به اجتماع محلی مشخص وابسته نیست، به این معنا که هرگاه خطیبی به زبان مشترک سخن بگوید شنونده نمی‌تواند از نوع سخن گفتن او قبیله و اجتماع محلی او را کشف کند. این بدان معناست که زبان مشترک متعلق به قبیله خاصی نیست، یا به عبارت دیگر زبان مشترک ویژگی هیچ‌یک از گویش‌های محلی را ندارد، بلکه خود زبان مستقل و هماهنگی است که نمی‌توان به اجتماع معینی از جزیره العرب منسوبش کرد.»<sup>۲</sup>

از نظر واژگانی، از خصوصیات این زبان آن است که در آن چهار عنصر قابل تشخیص است:

۱. عنصر باستانی

۲. عنصر جدید

۳. عنصر بیگانه

۴. عنصر ساختگی و مصنوعی<sup>۳</sup>

از آنجا که این زبان مشترک که زبان اشعار اصیل پیش از اسلام و خطبه‌ها و گفتارهای به جا مانده از آن دوران است همان عربی فصیح یا عربی فصیح و به گفته قرآن مجید «عربی مبین» است که کلام الله بدان نازل شده است، همین عناصر در واژگان قرآن نیز دیده می‌شود:

(۱) واژه‌های کهن

(۲) واژه‌های معاصر

(۳) واژه‌های دخیل

(۴) واژه‌هایی که تا آن روزگار در زبان عربی پیشینه نداشته است.

۱. رمضان عبدالنواب، مباحثی در فقه‌اللغه و زبان‌شناسی عربی. ترجمه حمید مشایخی، تهران، ۱۳۶۷: ۹۲.

۲. همان کتاب: ۹۵-۹۶.

۳. Michael Zwettler. *The Oral Tradition of Classical Arabic Poetry*. Ohio University

۳. بنگرید به:

Press, 1978, P. 99.



این مطلب را هرکس که درباره زبان قرآن به تحقیق و فحص پرداخته باشد، و در کتب گرانقدری که پیشینیان ما درباره لغات قرآن از محکم و متشابه و غریب و نوادر و جز آن نوشته‌اند جستجو نموده باشد تصدیق می‌کند. اما گفتگو درباره این عناصر، چه در زبانی که بدان عربی فصیح گفته می‌شود و زبان شعر و شاعری و خطابه و سخنوری عرب پیش از اسلام است، و چه در زبان قرآن که تکمیل‌کننده و برافرازنده آن فصاحت عربی است نیاز به بحث مستوفی دارد که جایش در این مقدمه نیست، و من اگر عمری باشد و خداوند توفیق ارزانی دارد به و جهی دقیق در رساله‌ای که مواد آن در طی سال‌ها جستجو و مطالعه فراهم آمده است، به تفصیل در این باب سخن خواهم گفت، و علت این مشکل را که چرا اعراب کلام خداوند را که شعر نیست ولی برتر از شعر است، سجع کهان نیست اما برتر و والاتر از آنست، با کلام شاعران و سجع کهان اشتباه می‌کردند، و پیامبر گرامی را به شاعری و سحر و کهنانت منسوب می‌داشتند، باز خواهم گشود.

★ ★ ★

اکنون اجازه بدهید بازگردیم به موضوع اصلی بحثمان، یعنی واژه‌های دخیل در زبان عربی به طور عموم، و در قرآن مجید به خصوص.

دانشمندان و علمای لغت‌شناس مسلمان از همان آغاز که به تدوین واژه‌نامه و فرهنگ‌های عربی، و نوشتن کتاب‌هایی در فقه‌اللغه و دستور زبان پرداختند، به پدیده واژه‌های بیگانه نیز در زبان عربی توجه کردند، و در نوشته‌های خویش به مناسبت مباحثی بدین موضوع اختصاص دادند، به‌ویژه لغت‌نامه‌نویسان هنگام توضیح مدخل‌های لغت‌نامه‌های خود، هر جا که به کنجکاوای در اصل و ریشه آنها پرداختند، اغلب یادآور شدند که فلان واژه دخیل و معرب است، و از فلان و بهمان زبان گرفته شده و اصل آن این است و معنای آن چنین. اما کمتر به تدوین و تألیف واژه‌نامه مستقلی در این باب پرداختند. قدیمی‌ترین کتاب مستقل در این باب گویا همان المعرب من الکلام الاعجمی تألیف ابومنصور موهوب بن احمد جوالیقی (متوفی در ۵۳۹ یا ۵۴۰ ه. ق) باشد.<sup>۱</sup> پس از جوالیقی از تنها تألیف دیگر که در این زمینه سراغ داریم شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل است که تألیف شهاب‌الدین خفاجی (متوفی در ۱۰۶۹) می‌باشد، و در واقع به مثابه ذیلی بر المعرب جوالیقی است. البته در روزگاران اخیر کتبی چند در این باره مستقلاً نوشته و به چاپ رسیده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از بررسی‌هایی درباره واژه‌های دخیل فارسی در عربی کهن از ا. صدیقی به زبان آلمانی که در ۱۹۱۹ در گوتینگن آلمان به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> رساله‌ای در باب واژه‌های ایرانی در آرامی تلمودی تألیف تلگدی که با آنکه مستقیماً مربوط به واژه‌های دخیل در زبان عربی نیست اما

۱. در اینجا باید از کتاب التذیل و التکمیل لما استعمل من اللفظ الدخیل تألیف جمال‌الدین عبدالله بن احمد بن عبدالعزیز... البشیشی (۷۶۲ - ۸۲۰ ه. ق) هر چند چاپ نشده است یاد کنیم. زیرا این کتاب ذیل و تکملة المعرب جوالیقی است.

2. Siddiqi, A. *Studien über die persischen Fremdwörter im Klassischen Arabisch*. Göttingen, 1919.

چون بیشتر این واژه‌ها از طریق آرامی رهسپار زبان عربی شده‌اند، از آن در اینجا ذکر به میان آورده‌ایم. دیگر الفاظ فارسیه المعربه تألیف ادی شیر که به سال ۱۹۰۸ در بیروت انتشار یافته است؛ دیگر الفاظ المعربه الموضوعه تألیف رضا کحاله که در دمشق به چاپ رسیده است؛ دیگر تفسیر الفاظ الدخیله فی اللغة العربیه مع ذکر اصلها بحروفه. به اهتمام یوسف توما البستانی، مصر، ۱۹۳۲ میلادی؛ دیگر فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی گردآورده س. محمدعلی امام شوشتری که در ۱۳۴۷ به وسیله انجمن آثار ملی در تهران به چاپ رسیده است؛ و بالاخره کتاب بسیار گرانقدر راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام) تألیف دکتر آذر تاش آذرنوش است که در سال ۱۳۵۴ در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید، و یکی از بهترین آثاری است که در این باب نوشته شده است. این کتاب در حقیقت در حکم مقدمه‌ای برای بررسی واژه‌های ایرانی در شعر جاهلی عرب بوده است، و مؤلف قصد داشته است که مجلد بعدی یا مجلدات بعدی آن را به چاپ برساند. اما متأسفانه تاکنون دنباله کتاب به طبع نرسیده است. مع‌هذا در همین مجلد مقدماتی، دکتر آذرنوش نشانی بسیاری از واژه‌های ایرانی را در زبان تازی به دست داده است، و در همین کتاب مستطاب است که تقریباً تمام رساله‌ و واژه‌های فارسی در آرامی تلمودی تلگدی را به جامه پارسی در آورده است. از کتاب‌های دیگر می‌توان از معرب‌ات رشیدی، الاشتقاق و تعریب، عبدالقادر مغربی، تفسیر الفاظ الدخیله فی اللغة العربیه طویبا الغیسی الحلبی، غرائب اللغة العربیه رفائیل نخله الیسوعی، المتوکلی و سیوطی نام برد.<sup>۱</sup>

البته کتب و رسالات و مقالاتی که درباره‌ و واژه‌های معرب نوشته شده است منحصر به اینها که برشمردیم نیست، و ما تنها کتابی چند، آن هم بیشتر در ارتباط با واژه‌های دخیل فارسی در زبان عربی، یاد کردیم.

اما بحث درباره‌ و واژه‌های دخیل در قرآن مجید از گونه دیگر است. در اینجا کمتر کتاب و گفتار و تفسیری هست که در باب قرآن نوشته شده باشد، و در آن به مناسبتی، در تفسیر آیه‌ای، و شرح مطلبی سخن از واژه‌های معرب در قرآن نرفته باشد. البته در واژه‌نامه‌های عمومی و اختصاصی عربی، و فرهنگ‌های واژه‌های معرب نیز درباره‌ و معرب‌ات قرآن سخن به میان آمده است، اما بحث‌های دقیق و موشکافانه را بیشتر کتاب‌ها و رسالاتی که درباره‌ و الفاظ قرآن نوشته شده، و نیز کتاب‌های تفسیر و کتب مربوط به علوم قرآنی در بر دارند. از آنجا که نام بیشتر این کتاب‌ها و همچنین نام اغلب کتاب‌ها و مقالاتی که مستشرقان درباره‌ و این‌گونه واژه‌ها در قرآن مجید نگاشته‌اند، در پانویس‌های این کتاب و نیز کتاب‌شناسی آخر آن آمده است، ما از تکرار آنها در اینجا

۱. رساله‌های دیگر هم درباره‌ و معرب‌ات فارسی در عربی نوشته شده است از آن جمله است: صادق کیا، واژه‌های معرب در صراح. فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۲؛ از همو. واژه‌های معرب در منتهی‌الآرب، فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۲؛ از همو. واژه‌های معرب در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع (۱۳۵۷)؛ از همو. واژه‌های معرب در کنز اللغات و منتخب اللغات (۱۳۵۷). ولی چون هدف برشمردن همه آثار نبود، به همین بسنده کردیم.

خودداری می‌کنیم<sup>۱</sup>، و سخن را به شرحی مختصر درباره‌ی واژه‌های دخیل در قرآن مجید آرتور جفری، منحصر می‌سازیم. در این کتاب مؤلف در پیش‌گفتاری که حدود چهل صفحه از اصل کتاب را (در ترجمه از صفحه ۸۶-۱۲۸) فرا گرفته است به کوشش‌هایی که علما و لغت‌شناسان مسلمان در این راه کرده‌اند، اشاره نموده است، و آنگاه غیر از نام‌های خاص ۲۷۵ واژه که «دخیل» دانسته شده را به ترتیب الفبایی ذکر کرده و نظریه‌ی دانشمندان قدیم و جدید و حاصل تحقیقات اخیر را درباره‌ی اصل و منشأ آنها بیان کرده، و گه‌گاه نیز خود آراء جدیدی ابراز کرده است. با افگندن نگاهی اجمالی به این واژه‌ها معلوم می‌شود که نزدیک به سه چهارم آنها واژه‌هایی است که دراز زمانی پیش از ظهور پیامبر اسلام (ص) وارد زبان عربی شده، و در آن زبان به صورت واژه‌های عادی بومی درآمده بوده است. برای هفتاد و اند واژه باقی مانده متأسفانه هیچ مدرک و شاهد کتبی که دال بر کاربرد آنها در دوره جاهلی باشد به دست نیامده است، اما دور از واقع نخواهد بود اگر تصور کنیم که این واژه‌ها نیز در گفتار مردم به کار می‌رفته، ولی سندی از استعمال آنها پیش از قرآن به دست ما نرسیده است. از این هفتاد واژه حدود نیمی از زبان‌هایی است که مسیحیان بدان‌ها متکلم بوده‌اند - بیشتر از زبان سریانی، و کمتر از زبان حبشی - حدود ۲۵ واژه از زبان عبری یا آرامی یهودی، و بقیه از زبان فارسی و یونانی یا از منابع نامعلوم به زبان عربی، و از آنجا، به متن کتاب خدا یعنی قرآن درآمده‌اند<sup>۲</sup>.

این جمع‌بندی با آنکه در کلیات تقریباً درست به نظر می‌رسد، ولی در جزئیات، و در آرائی که اظهار شده است، جای بحث است، به‌ویژه آنجا که صورت‌های همسان در زبان‌های همزاد وجود دارد، به قطع و یقین نمی‌توان گفت که کدام صورت اصلی است و کدام به عاریت گرفته شده است.<sup>۳</sup> مؤلف بر مجموعه‌ی واژه‌هایی که در این کتاب آمده است از جنبه‌ی دیگر نیز نظر انداخته و آن را به سه گروه عمده تقسیم نموده است:

۱. واژه‌هایی که عربی نبودن آنها محرز است.
  ۲. واژه‌هایی که سامی هستند و ریشه‌ی سه حرفی دارند، و ریشه‌ی سه حرفی آنها نیز در زبان عربی به کار رفته است. با وجود این، در قرآن با معنای ریشه‌ی عربی استعمال نشده‌اند، بلکه به معنایی که در یکی از زبان‌های دیگر پیدا کرده‌اند به کار رفته‌اند.
  ۳. واژه‌هایی که عربی اصیل هستند، و معمولاً نیز در زبان عربی به کار می‌روند اما به صورتی که در قرآن به کار رفته‌اند، معنایشان دارای صبغه‌ای است که نتیجه‌ی استعمال آنها در زبان‌های همزاد دیگر است.
- بر این سه گروه باید نام‌های خاص را هم که مؤلف در زمره‌ی کلمات دخیل آورده است، ذکر کرد.

۱. بنگرید به طاش کبری زاده (عصام‌الدین ابوالخیر احمد بن مصطفی بن خلیل ۹۰۱ - ۹۶۸) مفتاح السعادة و مصباح السیاده. ۲ جلد. طبع حیدرآباد، ۱۳۲۸.  
 ۲. بنگرید به مقدمه‌ی بل بر قرآن مجید، ویراسته و. مونتگمری وات: ۸۵.  
 ۳. همان کتاب: ۸۵.

زیرا وی بیش از حد لزوم در باب آنها به شرح و تفصیل پرداخته است.<sup>۱</sup> نخست باید دانست که هیچ زبانی واژه‌هایی را که از زبانی دیگر وام می‌گیرد بدون تغییر در دستگاه واژگان خود نمی‌پذیرد، و از آنجا که کمتر دو زبانی هست که دستگاه آوایی آنها صددرصد برهم منطبق باشد، پس کمترین تغییر و دگرگونی تغییر آواهای یک واژه از یک زبان به زبان دیگر است. این نکته دربارهٔ زبان عربی نیز صادق است، و از آنجا که زبان عربی به علت ساختمان ویژهٔ خود، هر کلمه‌ای باید در قالب خاصی قرار گیرد که با «ساخت» یا «بنای» زبان عربی سازگار باشد، این تغییر و تبدیل‌ها با جرح و تعدیل، و افزایش و کاهش نیز همراه است. علمای لغت‌شناس مسلمان از قدیم‌الایام به مسئلهٔ «تعریب» یعنی «عربی گردانیدن» واژه‌های بیگانه توجه داشته، و از راه بررسی واژه‌های «معرّب» نکاتی را استخراج کرده و یادآور شده‌اند. مثلاً ابن‌درید در *جمهرة اللغه*، جوالیقی در *المعرّب* و سیبویه نحوی در *الکتاب* مطالبی در این زمینه بیان داشته‌اند که دیگران از قدما و متجددان همان‌ها را گرفته و تکرار کرده‌اند.<sup>۲</sup> نکتهٔ در خور ذکر این است که آنچه این لغویان گفته‌اند بیشتر ناظر بر تعریب واژه‌های فارسی به عربی است؛<sup>۳</sup> گویی آنان جز با فارسی، با دیگر زبان‌ها کمتر آشنایی می‌داشته‌اند.<sup>۴</sup> از این رو، برای آگاهی بر چگونگی تغییرات آوایی و ساختاری کلماتی که از عبری و آرامی و سریانی و حبشی و نبطی و یونانی و غیره داخل زبان عربی شده‌اند لازم است به بررسی تطبیقی دستگاه‌های این زبان‌ها با زبان عربی پرداخت.

مع‌هذا، آنچه علمای لغت دربارهٔ تعریب واژه‌های بیگانه در زبان عربی گفته‌اند، حتی اگر بیشتر آن ناظر بر واژه‌های فارسی باشد، از اهمیت برخوردار است. زیرا فارسی به علت آنکه از دسته زبان‌های سامی نیست، بیشترین غرابت و فاصله را از جنبهٔ آوایی و ساختمان کلمه با عربی دارد، و لذا قواعد ناظر بر تعریب عناصر آن، تواند بود که تا حدی مشکلات تعریب واژه‌های زبان‌های دیگر را نیز در برگیرد. لغت‌شناسان و فرهنگ‌نویسان مسلمان صرف‌نظر از نکته‌هایی که دربارهٔ تعریب واژه‌های بیگانه بیان کرده‌اند به ذکر نشانه‌هایی نیز که واژه‌های بیگانه را در زبان عربی بدان‌ها می‌توان شناخت، پرداخته‌اند مثلاً گفته‌اند:

- در یک کلمهٔ عربی «ج» و «ق» با هم نمی‌آید.
- در یک کلمهٔ عربی «س» و «ج» با هم نمی‌آید.

۱. مهم‌ترین این نام‌ها عبارتند از: ابراهیم، آدم، ادریس، آزر، اسحق، اسرائیل، اسماعیل، الیاس، الیسع، ایوب، بابل، تورات، جالوت، جبریل، داود، روم، زکریا، سیناء، عمران، عیسی، فرعون، قارون، لوط، مریم، مسیح، موسی، میکال، نوح، هارون، هامان، یحیی، یعقوب، و یوسف.

۲. به‌عنوان مثال نگاه کنید به مباحثی در *فقه‌اللغه*: ۴۱۰ - ۴۱۱ و پانوشته‌های همان صفحات.

۳. برای تعریب واژه‌های فارسی گذشته از نکاتی که در *الکتاب*، *جمهرة اللغه* و *المعرّب* آمده نگاه کنید به مقدمهٔ کتاب *ادی شیر* به نام *الالفاظ الفارسیة المعربیة* و فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی گردآوردهٔ محمدعلی امام شوشتری، و از همه مهم‌تر به کتاب *سابق‌الذکر صدیقی*.

۴. نگاه کنید به جوالیقی، *المعرّب*، مقدمهٔ دکتر عبدالوهاب عزام: ۵.

- اسمی که در آن «ن» و بعد از «ن» حرف «ر» باشد ساخت عربی ندارد.
- کلمه‌ای که از «ب» و «س» و «ت» بنا شده باشد عربی نیست.
- فیروزآبادی گفته است که در یک کلمه عربی حرف «ط» و «ج» با هم جمع نمی‌شود. مگر آنکه اسم شخص یا جایی باشد.
- حرف «ز» پس از یکی از حرف‌های «د» و «ب» و «س» و «ت» نمی‌آید.
- خالی بودن کلمات رباعی و خماسی از حروف لبی - کناری (ف، ر، م، ن، ل، ب)
- خارج بودن یک کلمه از اوزان عربی

البته این راهنمایی‌ها و نیز قاعده‌بندی‌هایی که برخی مؤلفان درباره این که هنگام تعریب چه صدایی به چه صدایی تبدیل می‌شود، به دست داده‌اند مفید است. ولی کافی نیست، و براساس آنها به قطع و یقین نمی‌توان گفت که چه واژه‌ای «دخیل» است و چه واژه‌ای دخیل نیست. زیرا بر خوردهای زبانی در وجود شخص دوزبانه تحقق می‌پذیرد، و این اوست که در شنیدن یک واژه خارجی سعی می‌کند آن را به نزدیک‌ترین و آسان‌ترین آواهای زبانی خود ترجمه کند، و در این کار هزاران نکته باریک‌تر از مو هست که مربوط می‌شود به کیفیت تلفظ کلمه بیگانه به وسیله خود شخص خارجی، و کیفیت شنیدن آن به وسیله وام‌گیرنده واژه، قدرت شنوایی او و قدرت بازشناسی اصوات در او، و بالاخره تطبیق دادن آن با آواهای زبان خویش. باید در نظر داشت که شخص دو زبانه همیشه یک زبان‌شناس یا فرد باسواد و با فرهنگ نیست که به دقایق آوایی زبان خویش و زبان بیگانه آشنا باشد. اساس کار او بر آن چیزی است که در آن حال می‌شنود، و کوشش بالبداهه‌ای که در ذهن خود به خرج می‌دهد تا بر آن کلمه جامه‌ای از آواهای زبان خود بپوشاند و آن را در قالبی از قالب‌های زبان خود جای دهد. از اینجاست که می‌بینیم یک واژه بیگانه در زبان عربی به صورت‌های گوناگون تعریب شده است، مثلاً کربک به قریق و کریج، و سده به صدق<sup>۱</sup> و صدق<sup>۲</sup> و همین‌طور کیلجه و کیلجه و قیلجه. گاهی نیز چنین به نظر می‌رسد که اصلاً قاعده‌ای در میان نیست مانند قفلیل که معرب کفجلاز است<sup>۳</sup>. بر این مشکل، مشکل اشتقاق کبیر و اکبر<sup>۴</sup> یعنی قلب و ابدال در زبان عربی را هم باید افزود.

۱. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی: ۳۵۳.
۲. جوالیقی، کتاب تکلمه اصلاح ما تغلط فیہ العامه، تحقیق عزالدین تنوخی: ۴۲ (این رساله ذیل المعرب جوالیقی چاپ شده است).
۳. المعرب: ۷. درباره قواعد تعریب واژه‌های فارسی اکنون نگاه کنید به مقاله دکتر احمد تفضلی در دانشنامه ایرانیکا.
۴. زبان‌شناسان معاصر عرب در بیان انواع اشتقاق و معنای هر یک نظریات مختلفی اظهار کرده‌اند مثلاً عبدالله امین در کتابش موسوم به الاشتقاق آن را به چهار نوع تقسیم کرده است: ۱. اشتقاق صغیر (= اشتقاق صرفی)؛ ۲. اشتقاق کبیر (= ابدال)؛ ۳. اشتقاق کبار یا اکبر (= تقلیب یا جابه‌جایی)؛ ۴. اشتقاق کبار (= نحت). دکتر علی عبدالواحد وافی در کتاب فقه‌اللغه خود اشتقاق را به سه قسم نموده است: ۱. عام (= صرفی)، ۲. کبیر (= تقلیب)، ۳. اکبر (= ابدال). دکتر صبحی صالح در دراسات فی فقه‌اللغه آن را چهار قسم نمود: ۱. اصغر (= صرفی)، ۲. کبیر (= تقلیب)، ۳. اکبر (= ابدال)، ۴. کبار (= نحت). بنگرید به دکتر رمضان عبدالنواب، مباحثی در فقه‌اللغه و زبان‌شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا مشایخی، پانوش ۴ از ص ۳۱۷.

منظور از اشتقاق کبیر قلب است، یعنی جابه‌جا کردن صداهای یک ریشه برای توسع معنای آن، و بیرون آوردن صبغه‌های معنایی مختلف از آن. مانند قلب جبر به «ج ر ب» و «ر ج ب» و «ر ب ج» که در همه آنها معنای واحدی که در هر کدام از صورت‌ها صبغه خاصی یافته است وجود دارد.<sup>۱</sup> برخی از دانشمندان پنداشته‌اند که یک واژه دخیل ممکن است به صورت مقلوب به زبان عربی درآمده باشد، و از این‌رو، شناخت آن دیگر به آسانی میسر نیست، و تنها پس از آنکه ریشه‌های عربی را قلب می‌کنیم متوجه آن می‌شویم.<sup>۲</sup> از همه بدتر آنکه گاهی قلب با اعلال (یعنی تبدیل بعضی از صداها به صداهای دیگر) همراه است، و این مشکل را صدچندان می‌کند و باز شناختن واژه دخیل را غیرممکن می‌سازد. از اینجاست که لغویان قدیم آنجا که به شناخت واژه‌ای دخیل موفق نیامده‌اند، کوشیده‌اند تا برای آنها اصل و ریشه‌ای عربی بتراشند، و در این کار، گاه چنان زیاده‌روی کرده، و عنان اختیار را به دست تخیل سپرده‌اند که اعتراض معاصران و اخلاف خویش را برانگیخته‌اند. از این گونه «اصل تراشی‌ها» است اشتقاق فردوس از فَرْدَسَة به معنای گشادگی، و صراط از اسْطِراطِ الطَّعام به معنای بلعیدن غذا، و اشتقاق اسْطِرباب از لاب به معنای نام شخص و اسطر از سطر.

باری، گمان می‌کنم همین اندازه برای آگاهی یافتن از چگونگی ورود واژه‌های بیگانه به زبان عربی، و دشواری بازشناختن آنها کافی باشد. به‌ویژه وقتی صورت‌های اصلی و وام‌گرفته تقریباً یکسان و از یک ریشه باشند، و قضاوت ما درباره این‌که کدام اصل و کدام قرضی است تنها بر پایه تحول معنایی قرار گیرد، کار دشوارتر است. زیرا نبودن شاهی بر این‌که واژه در زبان وام‌گیرنده چنان تحول معنایی را داشته است، صرفاً بر تصادف و اتفاق نهاده شده، و ای بسا که چنین شواهدی وجود داشته، ولی از میان رفته، یا هنوز کشف و شناخته نشده است.

اما غرض عمده مؤلف از مطرح کردن این گونه واژه‌ها که عمدتاً معنای دینی و فرهنگی دارند، و نام‌های خاص، بیشتر آنست که بگوید این‌گونه اندیشه‌ها و نیز رویدادهای مرتبط با آن اشخاص که در قرآن مجید از آنها ذکر شده است، از سرچشمه دیگری، خاصه سرچشمه‌های یهودی و مسیحی گرفته شده است، و از این راه تأثیر ادیانی چون مسیحیت و یهودیت را بر دین اسلام اثبات نماید. البته وی در بیان این مطالب مانند همه مستشرقان دیگر است که اگر مسیحی هستند می‌خواهند اثبات کنند ادیان دیگر، به‌ویژه اگر متأخر از پیدایش مسیحیت باشند، متأثر از این دین‌اند؛ و اگر یهودی هستند به همین نحوه در پی اثبات نفوذ دین خودشان در ادیان دیگر هستند. و این امر، صرف‌نظر از تعصب، ناشی از شیوه نگرش آنها بر ادیان به‌طور کلی و شیوه بررسی علمی - تاریخی آنها نیز هست.

اما ما مسلمانان همانندی میان عقاید، و آداب و شعائر دینی، و داستان‌های انبیای خدا را در کتب آسمانی و ادیان «و حیانی» ناشی از وحدت منبع و سرچشمه وحی می‌دانیم نه اخذ و اقتباس، و تأثیر

۱. بنگرید به مباحثی در فقه اللغة: ۳۳۵-۳۳۶.

۲. نگاه کنید به مقدمه کتاب قلب در زبان عربی، نوشته دکتر صادق کیا، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

و تأثر تاریخی بدان‌گونه که مورد نظر این دانشمندان است.

بنابر این، برخی از بحث‌های مؤلف در این کتاب، دربارهٔ این‌که فلان رسم یا آداب دینی از مسیحیت یا یهودیت گرفته شده، زیرا اصل واژه عبری یا آرامی یا سریانی یا حبشی است، و این در فلان یا بهمان زبان است که چنان معنایی پیدا شده، مبنایی جز تعصب و اعتقاد به تقدم تاریخی ندارد. در این مقدمه، ما چندین بار بدین نکته اشاره کرده‌ایم که همزاد بودن ریشه‌های سامی را همیشه نمی‌توان چنین توجیه کرد که یکی اصل است و دیگر فرع و مقتبس از آن. مثلاً مؤلف رسم روزه‌داری در اسلام را یکبار متأثر از یهودیت، یکبار از مسیحیت، و بالاخره بنابر عقیدهٔ نولدکه متأثر از مانویت دانسته است. و سرانجام نیز چون دلیل قانع‌کننده‌ای برای هیچ‌یک از این نظریه‌ها نیافته، گفته است: «تا وقتی نتوانیم سرچشمهٔ این رسم را بیابیم، تعیین سرمنشأ و خاستگاه واژه صوم، کار آسانی نیست.» مع‌هذا، اقوال مستشرقان را در این‌که واژه از عبری، آرامی، یا سریانی گرفته شده نقل کرده است. و حال آن‌که ریشهٔ عربی که به معنای امساک و امتناع است کاملاً با معنای اصطلاحی دینیش سازگار است، خاصه که در عربی برای امساک از حرف زدن نیز کلمهٔ صوم به کار رفته، و در قرآن نیز آمده است: انی نذرت للرحمن صوماً (سورهٔ مریم: آیهٔ ۲۶).

یا دربارهٔ واژهٔ یقین که چون ریشه‌ای برای آن در زبان سامی یافت نشده ناچار به یونانی توسل جسته و گفته است که از *εικον* (ائیکون) به معنای تصویر، مانند و شبیه به میانجی زبان آرامی گرفته شده، ولی نگفته است که تحول معنایی از تصویر به یقین چگونه و در چه زبانی صورت گرفته است. باری، چون در صفحاتی که در پی می‌آید به برخی از این موارد اشاره شده است، در اینجا تکرار نمی‌کنم.

با همهٔ اینها، بدون تردید کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید آرتور جفری یکی از کامل‌ترین و بهترین کتاب‌هایی است که در این زمینه نوشته شده. این کتاب چکیده و ماحصل تمام گفته‌ها و نوشته و استدلالات و ریشه‌شناسی‌هایی است که علما و دانشمندان فقه‌اللغهٔ مسلمان و مستشرقان و سامی‌شناسان و عربی‌دانان مغرب زمین تا تاریخ تألیف آن در باب معرّبات گفته و نوشته بوده‌اند، این گفتارها در صدها کتاب و نشریهٔ علمی و تحقیقی به زبان‌های مختلف پراکنده بوده، و وی با کوشش خود آنها را در یک جا و در یک کتاب گرد آورده است.

البته در فاصلهٔ میان چاپ این کتاب (۱۹۳۸ میلادی) و انتشار ترجمهٔ آن، پیشرفت‌های زیادی در موضوع‌های مختلفی که زمینه‌های بحث در این کتاب است، حاصل گشته، و احتمالاً، بلکه یقیناً برخی از آرای که در اینجا ابراز شده، باید در روشنی این یافته‌های جدید بازبینی شود. متأسفانه در ریشه‌شناسی تطبیقی واژه‌های زبان‌های سامی هنوز کتابی که در خور مقایسه با بنیادهای ریشه‌شناسی زبان‌های هندواروپایی یا هند و ژرمنی تألیف والده و پوکورنی، باشد نوشته نشده است، تا با مراجعهٔ بدان بتوان رأی نسبتاً قطعی دربارهٔ ریشه‌های سامی و معنای اصلی آنها و تحول آن در زبان‌های همزاد صادر کرد.

مع‌هذا، مترجم این کتاب با همه بی‌بضاعتی علمی یادداشت‌هایی درباره بعضی از مطالب آن فراهم آورده بود که متأسفانه در جنگ تجاوزکارانه عراق، به‌علت اصابت موشک به خانه‌ای که در آن سکنی داشت، از میان رفت، و جای‌گزین ساختن همه آن یادداشت‌ها از نو فراهم نشد، و تنها تدارک اندکی از بسیار میسر گردید. و چون چاپ این ترجمه، خود به علل مختلف ده‌سالگی به تعویق افتاده بود، معطل گذاشتن کار بیش از این، به‌خاطر تکمیل یادداشت‌های مترجم، معقول و مطلوب نبود.

روی‌هم‌رفته نزدیک به سه‌الی چهار صفحه از این کتاب به علت بیرون رفتن مؤلف از موضوع اصلی بحث و پرداختن به فرعیات ترجمه نشده است، و همه جا این حذف‌ها با آوردن چند نقطه پایایی نموده شده است.

یک نکته دیگر، قبل از اتمام این پیشگفتار و آوردن یادداشت‌های مترجم در خور یادآوری است و آن این است که مؤلف در همه جا واژه‌های زبان‌های بیگانه را به خطی که آن زبان بدان نوشته می‌شود، به دست داده است، و این البته دشواری بزرگی برای خواننده ناآشنا به این‌گونه مباحث ریشه‌شناسی ایجاد می‌کند. علت اصلی این کار، برخلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند، فضل‌فروشی مؤلف نیست بلکه امانت‌داری و ارائه صرف صورت زبانی است که وجود دارد صرف‌نظر از این‌که چگونه باید تلفظ شود. در اینجا ما برای یاری به آنان که با این خطوط آشنا نیستند، جدولی از الفبای آنها در آغاز کتاب آوردیم، تا هر آن‌که می‌خواهد پای پیش گذارد، و با تطبیق واژه‌ها با حروف الفبا آنها را قرائت کند. در ضمن، خوبست به یاد آوریم که این کتاب برای اهل تحقیق نوشته شده است نه عامه اهل کتاب.